

سفرنامه یکی از علمای اصفهان به عتبات

ابوذر بریری

چکیده

«روشنامه سفر مشهد، مکه و عتبات» عنوان سفرنامه دوازده ماهه میرزا حسن موسوی اصفهانی است. بخش مربوط به عتبات این سفرنامه در این نوشتار آمده که در بردارنده نکات ارزشمند تاریخی، جغرافیایی، مردم شناسی و اعتقادی فراوان است. مهم ترین ویژگی های سفرنامه این دانشمند و فقیه اصفهانی عبارت اند از: ذکر تمام جزئیات مشاهده شده با نام دقیق اشخاص و نظر نویسنده درباره آنان، بیان اعمال زیارت و اصطلاحات خاص زیارت در یکصد سال پیش، گزارش دقیق و روز به روز سفر به همراه نام افرادی که در وقایع آن روز نقش داشته اند و نوع رفتار آنان با نویسنده سفرنامه، گزارش وضع آب و هوای عتبات عالیات و خوراکی هایی که در فصل گرما مصرف می شده است و ... نویسنده به قدری در کار خود دقیق بوده که حتی بهای تمام کالاها و خدماتی که به او ارائه شده و نیز میزان خوبی و بدی هر چیز و هر کس را از نظر دور نداشته است.

واژگان کلیدی: میرزا حسن موسوی اصفهانی، سفرنامه، عتبات، زیارت.

میرزا حسن موسوی اصفهانی (۱۲۶۷ - ۱۳۴۵ق) یکی از علمای شهر اصفهان بود که در سال ۱۳۱۵ق طی سفری که از طریق مشهد، روسیه، اسلامبول و مصر به مکه معظمه داشته، در هنگام بازگشت، به زیارت عتبات عالیات نیز توفیق یافته و خاطرات این سفر را که حدود ۱۲ ماه به طول انجامیده، با عنوان «روزنامه سفر مشهد، مکه و عتبات» به نگارش در آورده است.^۱ چون بخش مربوط به عتبات این سفرنامه حاوی نکات قابل توجه برای مسافران عتبات عالیات بود، در این فرصت تقدیم خوانندگان می‌شود.

ورود به کربلا

ما قریب ظهر وارد کربلا شدیم. از خلق بسیاری به استقبال و تماشای حاجی‌ها آمده بودند. راه بسیار باصفا بود. همه‌اش مرغزار^۲ بود. ما از توی مرغزار می‌آمدیم و کنارش تا بیشتر راه، نهر فرات بود و گوسفند زیاد در اطرافش چرا می‌کردند. گنبد مطهر را در وسط راه، حقیر دیدم. بعضی از مردم پیشتر دیده بودند. در ابتدای شهر، جمال^۳ ملعون شتر کجاوه را خوابانید و کجاوه را خواست زمین گذارد. عکام‌ها^۴ با او بنای نزاع را گذاشتند. بالاخره او پیش برد. کجاوه را گذاشت و شتر را برد. ناچار کجاوه را بار الاغی کردند و تا منزل که خیلی هم نزدیک بود، یک‌هزار و ده شاهی گرفتند و من و حاجی پیاده آمدیم تا منزل.



مقام تل الزنبيه في كربلاء

منزل، خانه حاجی احمد شیرازی بود که حال مرحوم شده و حاجی محمدحسن نامی از ورثه اجاره کرده، ما از او اجاره کردیم. دالان دار^۵ مشهدی محمد نامی است. خانه دو دست است، مشتمل بر باغچه و نخل و حوض آب. منزل ما در دست دُویم است، در اطاق فوقانی که یک در رو به باغ دارد و یک در رو به خانه. خوب منزلی است الحمدلله. چای عصر را در قهوه‌خانه، وقت مشرف شدن به حرم محترم خوردیم. پیاله‌ای به دو شاهی. بد چایی نبود. قریب به غروب مشرف شدیم و قریب به دو از شب گذشته برگشتیم به منزل. قیمت اجناس هم خوب است. یا به قیمت اصفهان است یا قدری ارزان‌تر. هر نفری به ده شاهی شب و روز اگر قناعت کند خوب می‌تواند سر ببرد. همه هم خوب و فراوان است. از مشهد مقدس فراوان‌تر و ارزان‌تر است. هوا گرم است، اما نه به اندازه‌ای که سابق گرم بود؛ از شهرها و منزل‌های پیش گرم‌تر است.

روز سه‌شنبه، بیست‌ونهم [صفر ۱۳۱۶] در ارض کربلا بودیم. جای همه دوستان خالی. حیف که این ایام منقضى می‌شود. وقت چاشتی، ملاهاشم قاری، مشهور به شیشه‌بر دیدن آمد. خبرهای تازه خیلی داشت که بعضی مایه حزن بود و بعضی مایه سرور. نان و ماست و خیاری با هم خوردیم و او رفت. امروز خاکم به سر، هنوز توفیق شرفیابی به حرم محترم را پیدا نکرده‌ام. خیال دارم که اگر خدا بخواهد مشرف شوم.

روز چهارشنبه، سلخ^۶ ماه [صفر] در کربلا بودیم. صبح تخمیناً دو [ساعت] از روز برآمده، مشرف به حرم محترم شدیم. وقت برگشتن، نان جو خوبی دیدم زن‌های عرب می‌فروشدند. سه دانه، هر دانه‌ای به دو پول گرفتم. خیار چنبر تازه خوبی هم به نظر آمد. یک و قیه^۷ به شش پول خریدم. وقتی وارد منزل شدم، دیدم میرزا رضا ماست بسیار خوبی هم خریده، با هم صرف کردیم. اول ظهر جناب آقا میرزا علی هندی که از رفقای بسیار خوب است و بسیار شکسته و از هم در رفته شده، به دیدن آمدند. تا دو [ساعت] به غروب مانده، در خدمت ایشان معظوظ بودیم.

امروز صدوپنجاه تومان وجه از جناب خان منشی باشی - زید اجلاله - که برات، سر حاجی عبدالباقی تاجر حواله کرده بودند، رسید. بسیار مایه سرور شد. چه فایده که کفایت از قروض نمی‌کند و صدتومان دیگر باقی دارد. والله هو الکافی و الکفیل، حسبنا الله و نعم الوکیل.

اول ربیع الاول ۱۳۱۶

روز پنجشنبه، غره^۸ ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و شانزده در کربلا بودیم. صبح تخمیناً دو [ساعت] از روز برآمده، مشرف شدیم به حرم محترم حضرت سیدالشهدا - علیه آلاف التحية والثناء و ارواحنا له الفداء - و بعد از آن به حرم حضرت عباس علیه السلام و بعد از آن مراجعت کردیم به منزل، و عصر رفتیم به حمام خیمه گاه. بسیار حمام وسیع، پاکیزه خوبی بود و بسیار خلوت بود. اول دو سه نفر بودند، بعد منحصر شد به ما دو نفر. آب تازه خوبی داشت. دلاک مهربان خوبی داشت که خدمت ما کرد. نامش مشهد علی اکبر بود، از اهل قزوین بود. از هر نفری یک هزار پول به جهت استاد و دلاک گرفتند و نیم قمری جامه دار به جهت نوره گرفت. اول مغرب از حمام بیرون آمدیم و یکسر مشرف به حرم محترم شدیم. شب را دو دست نان و کباب و دوغ بسیار خوبی گرفتیم. هوا شب و روز بسیار گرم است؛ متصل در حرم و در اثنای راه و در منزل از آن عرق می ریزد.

باغ جلو بالاخانه‌ای که ما منزل داریم، باغ بسیار بسیار بزرگی است، مشهور است به باغ شیخ ابوالفتح. خودش هم در وسط باغ مدفون است. بقعه‌ای هم دارد. نخل بسیاری دارد. بسیار کربلا پر نعمت است و نعمت‌هایش همه گوارا و بعضیش ارزان است. آدم این جا بسیار میل به غذا پیدا می کند. گویا اثر آب فرات باشد؛ چرا که بسیار شیرین و گوارا و هاضم است. گمان نمی کنم آبی از این بهتر باشد. برای بثورات و امراض سوداویه بسیار خوب است.

گوش حقیر چند سال است که از اثر سودا مجروح است. چند دفعه که در این آب رفتم خیلی بهتر شده. کانه می خواهد اگر خدا بخواهد به کلی رفع شود. می شود که یکی از معانی آن که در حدیث وارد است که در آب فرات دو ناودان از بهشت جاری است، آن باشد که هم دفع مضار از آدم می کند و هم جلب منافع می کند. پس یکی ناودان دفع مضار است و یکی ناودان جلب منافع. و این هر دو اصلاً از بهشت بالا که در علین است و در نزد خداست، می آید به سوی دنیا و در این آب مبارک نزول می کند و از آن به جاهای دیگر منتشر می شود.

روز جمعه، دُویم ماه در کربلا بودیم. اول صبح جاسم حمله دار^۹ آمد. صدوسی تومان

وجه حواله او کردم که از جناب حاجی عبدالباقی در نجف بگیرد. بعد از آن مشرف شدیم به حرم محترم؛ یعنی اول رفتیم از سمت خیمه گاه سر نهر حسینیه. طرف دست راست و چپ راه، همه باغ و نخل بود و بسیار باصفا بود. آب را بسته بودند؛ اما در دو طرف پل آب زیاد تا سینه جمع بود. غسل جمعه و زیارت را با هم کردیم. بعد روانه به حرم شدیم. عصر را خیال داریم که اگر خدا بخواهد به وادی ایمن برویم، به جهت زیارت اموات؛ به خصوص پدر و مادر و عیال حقیر. خدا توفیق عنایت فرماید.

روز شنبه، سیم در کربلا بودیم. دیروز عصر را رفتیم به وادی ایمن. قبرها خیلی اندر اس پیدا کرده بود. نخل‌های متعدد از سابق در آن باقی بود. معلوم است که این جا باغ‌های نخل بود. جای بکر کانه در آن نمانده. تازه شنیدم دولت عثمانی مکان دیگری که نیم فرسخ از شهر دور است برای دفن اموات معین کرده و آن را وادی ایسر می‌نامند، و وادی ایمن چندان مسافتی تا دروازه شهر ندارد. چند قدمی است به جهت نزدیکی به شهر، و تأثیر عفونت اموات به اهل شهر حکم کرده که در آن جا کسی را دفن نکنند. از این جهت باثر افتاده. تا قریب غروب آن جا بودیم. بعد از آن جا مشرف شدیم به حرم محترم.

امروز هوا زیاد از اندازه گرم بود. در حرم محترم نمی‌توان زیست نمود. از زیادتی عرق، مثل آن است که آدم توی آب رفته باشد و لباس‌هایش را توی آب فرو برده باشد. صبح را رفتیم به خیمه گاه. بعد رفتیم سر نهر حسینیه، غسل زیارتی کردیم. بعد مراجعت کردیم از سمت خانه سید مرحوم اعلی‌الله مقامه و در بیرونی خانه روی نیمکتی قدری نشستیم. جناب آقا سید قاسم، نوه آن بزرگوار بیرون نبود. ما هم نخواستیم که بیرون آیند. داماد ایشان قدری نزد ما نشست. بعد برخاستیم رفتیم حرم محترم. بعد آمدیم منزل. خربوزه و نان و ماستی صرف کردیم. بعد خوابیدیم.

اول ظهر جناب آقا میرزا علی هندی تشریف آوردند. در خدمت ایشان بودیم تا قریب به دو [ساعت] به غروب مانده. یک ساعت به غروب مانده رفتیم منزل حاجی میرزا عبدالحسین، پسر مرحوم نائب‌الصدر که تازه مرحوم شده بود به جهت فاتحه آن مرحوم. اول غروب مشرف شدیم به حرم محترم. قریب به دو برگشته به منزل. صرف نان و بادنجان و ماستی کرده خوابیدیم. شب هم بسیار گرم بود.

روز یکشنبه، چهارم [ماه] در کربلا بودیم. اول صبح قدری آب فرات پیدا کردم و در همان منزل غسل زیارت کردم و مشرف شدم. بعد مراجعت کرده به منزل، نان و ماست و خیاری صرف کرده، خوابیدیم. امروز هم هوا بسیار گرم است. لایزال عرق از چهار طرف آدم می‌ریزد؛ خدا رحم کند. در راه که خدا نخواستہ بسیار صدمه گرما خواهیم خورد. کجاوه و چادر را جاسم به طور ظلم و عدوان از ما گرفت. چادرش را فروخت. بنا بر قول خودش به ده تومان تایی کجاوه مرا بخشید به عکام بی‌مروت حقیر حسینعلی.

روز دوشنبه، پنجم در کربلای معلی بودم. صبح حاجی سید حسین سبزواری دباغ آمد. یک هزار طلبکار بود. میرزا رضا از او قرض کرده بود، به او دادیم. بعد غسل زیارت در منزل کرده، مشرف شدم به حرم محترم. به صورت زیارت که هر یک در حدیثی وارد است، به جا آورده، علی اختلافها، و بعد بیرون آمده، مشرف شدم به حرم حضرت ابوالفضل - رضوان الله علیه - بعد مراجعت به منزل کردم. امروز هم هوا بسیار گرم بود، ولی دیشب پر بد نبود. نسیم خوبی می‌آمد.

روز سه‌شنبه، ششم در کربلای معلی بودیم. صبح غسل زیارت در منزل کرده، مشرف شدم. آب نهر حسینیه بند آمده. امر آب قدری سخت شده. مشکلی یک قمری می‌دهند، آن هم بسیار گل‌آلود و متعفن از ورود مال‌ها در آن و بول و پشکل در آن کردن، و جاری و روان نبودن. هوا هم بسیار گرم است. نه می‌توان در حرم زیست کرد و

روز سه‌شنبه، ششم در کربلای معلی بودیم. صبح غسل زیارت در منزل کرده، مشرف شدم. آب نهر حسینیه بند آمده. امر آب قدری سخت شده. مشکلی یک قمری می‌دهند، آن هم بسیار گل‌آلود و متعفن از ورود مال‌ها در آن و بول و پشکل در آن کردن، و جاری و روان نبودن. هوا هم بسیار گرم است. نه می‌توان در حرم زیست کرد و نه در منزل و نه می‌توان بی‌دار بود.

نه در منزل و نه می توان بیدار بود و نه می توان خواب رفت و نه می توان نشست و نه می توان برخاست. خدا عاقبت این سفر را به خیر کند که از همه جهت بسیار سخت می نماید.

روز چهارشنبه، هفتم در کربلا بودیم. امروز روز دهم قصد ماست. ان شاء الله شب جمعه را نیز خواهیم بود و اگر خدا خواست، عصر جمعه خیال حرکت به سمت نجف اشرف را داریم. صبح علی المرسوم غسل زیارت از آب فرات در منزل کرده، مشرف شدیم. بعد آمدیم به منزل، صرف نان و ماست و خیاری کرده خوابیدیم و اول ظهر برخاسته، جناب آقا میرزا علی هندی آمدند. نمازی در خدمت ایشان کرده، بعد مشغول صحبت های خوب و چای خوردن شدیم. کاسه ترشی خرمايي آقا ملاهاشم برای حقیر تعارف آورده بود، میل نکردم بخورم. خدمت ایشان بندگی کردم. آقایان نایینی جناب حاجی میرزا اسدالله و آخ ایشان حاجی میرزا محمد رفیع دو سه روز پیش از این، نجف نرفته، روانه عجم شدند. استخاره کرده بودند نجف مشرف شوند، بد آمده بود. به اعتقاد حقیر این مقام، مقام استخاره نبود.

روز پنجشنبه، هشتم در کربلا بودیم. صبح حاجی سید حسین سبزواری قدری گوشت تعارف آورد. بعد مشرف شدیم. در مراجعت به منزل، از عطر فروشی از اهل اصفهان که کمال معرفت را به حق والد مرحوم داشت، جزئی عطر فشه به جهت استعمال خودم خریدم. شیشه کوچکی هم در بغل داشتم، دادم که عطر بیدمشکش کند. بد عطری نبود. گفت بروید، عصر بیاید می دهم. آدم بد خلقی نبود. دیروز عصر ساعت را دادم به ساعت سازی که در صحن، در حجره طرف در قبله منزل داشت که شیشه بیاندازد. چهار قمری گرفت و شیشه انداخت. آدم خوش خلقی به نظر آمد. امروز نیز هوا خیلی گرم بود. می گویند نجف از این جا گرم تر است. خدا خودش حفظ کند ما را در هر حال، و آنی به خود و به این خلق وانگذاارد. امروز ملتفت شدم که این فقره که در دعا وارد است: «ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین أبداً ما احییتنی لأقل من ذلک و لا اکثر» معنی اش این است که نه کمتر از چشم بر هم زدن مرا به خود واگذار و نه بیشتر از چشم بر هم زدن، نه آن که معنیش این باشد که نه کمتر از مدت حیات و نه بیشتر از مدت حیات؛ چنانچه متبادر به ذهن است؛ چرا که بعد از حیات هم بنده محتاج است که خدا او را به خود وانگذاارد؛ بلکه آن وقت بیشتر محتاج است.

روز جمعه نهم که روز عید و روز سرور اهل بیت علیهم السلام است در کربلا مشرف بودیم. صبح



سر آفتاب بعد از صرف چای، دو الاغ کرایه کردیم؛ یکی به دو قمری و دیگری به یک قمری و نیم، و به اتفاق شهدی حسین طهرانی و مادرش رفتیم به زیارت جناب حر - رضوان الله علیه - بسیار راه باصفایی است. یک فرسخ راه است و از طرف راست و چپ راه همه اش باغ است و از کنار نهر حسینی می‌روند. باغ‌ها حاصل زمینی اش بادنجان و خیار بود و درختانش بیشتر نخل خرما و انار بود و درخت توت و موز هم بسیارش داشت.

تخمیناً سه [ساعت] از روز برآمده آمدیم به شهر. رفتیم قهوه‌خانه یک پیاله چای خوردیم و یک قلیانی کشیدیم و چون بسیار هوا گرم شده بود و کسالت عارض بود، رفتیم به منزل. احتمال می‌رود که امروز عصر مشرف شویم به نجف. دو الاغ کرایه کردیم برای رفتن؛ هر الاغی به سه هزار، و اگر امروز نرفتیم امید است که ان شاء الله فردا عصر مشرف شویم. عجلتاً خیال حرم محترم را دارم، اگر خدا بخواهد.

در راه نجف

روز شنبه، دهم در کربلا بودیم. علی الصبح غسل کرده و مشرف شده، و زیارت جامعه را خوانده، بعد مراجعت به منزل نموده، صرف ناهاری کرده، خوابیدیم. بعد از نماز ظهر و عصر جناب آقا میرزا علی تشریف آوردند. خدمت ایشان مستفیض شدیم. بسیار رفیق خوبی است. عصر، سه [ساعت] به غروب مانده، روانه نجف اشرف شدیم. دو الاغ کرایه کردیم؛ هر الاغی به سه هزار و از همان راهی که از جبل وارد شده بودیم، مراجعت

به اتفاق شهدی حسین طهرانی و مادرش رفتیم به زیارت جناب حر - رضوان الله علی‌ه - بسی ار راه باصفایی است. یک فرسخ راه است و از طرف راست و چپ راه همه اش باغ است و از کنار نهر حسینی می‌روند. باغ‌ها حاصل زمینی اش بادنجان و خیار بود و درختانش بیشتر نخل خرما و انار بود و درخت توت و موز هم بسیارش داشت.

منزل در نجف اشرف در خانه حاجی حسین، شهری به مال الله است. بد منزلی نیست. قدری دور است به حرم محترم، و لکن حوض و سردابه دارد و تازه‌ساز است. خادم خانه و زوآر، عابد نامی است. او ما را دلالت به این خانه کرد و این‌جا آورد.

نموده، یک ساعت متجاوز از شب گذشته رسیدیم به نخيله، همان جایی که قرنینه بودیم، در کاروانسرای شمسیه منزل کردیم.

بعد از نماز مغرب، حاجی سید الوهاب اصفهانی و حاجی میرزا رضای سقط فروش احمدآبادی اصفهانی آمدند به منزل ما، و خبر دادند که برای میرزا رضای ما کاغذی و براتی از اصفهان آمده، به نجف نزد ملاعلی عطار در نزد در طوسی. بسیار مایه سرور میرزا شد، الحمدلله.

روز یکشنبه یازدهم بعد از نماز صبح از نخيله سوار شدیم. سه فرسخ راه آمدیم. تخمیناً سه [ساعت] از روز برآمده، رسیدیم به خان شور. در سرای سیوم در طویله، روی سکویی منزل کردیم. بسیار هوا گرم بود. بعد از ظهر رفتیم توی آب انباری که آب شور داشت به جهت خنکی. خان شور، باغات و اشجار و دکاکین و خانه‌های متعدد دارد، و اغلب متاع‌ها و اجناس در آن پیدا می‌شود. به خصوص ماست و دوغ فراوان ارزانی دارد. الان چاروادار که مهدی نام عرب است، الاغ آورده که بار کنیم. تخمیناً قریب سه [ساعت] به غروب داریم. هوا خیلی گرم است. خدا رحم کند.

نجف

روز دوشنبه دوازدهم تخمیناً دو [ساعت] زیادتر از آفتاب برآمده، وارد نجف اشرف شدیم. خدا همه دوستان را روزی فرماید که تشرّف به این آستانه مبارک یابند. دیشب نیم ساعت از غروب گذشته وارد کاروانسرای شدیم که آن را مصلی می‌نامند. تا نجف اشرف سه فرسخ راه است. الاغ‌ها خوب تند آمدند. راه بسیار باصفاست. از کربلا تا نجف بیشتر روی مرق‌ها^۱ و کنار آب فرات مرور می‌شود. با عصاها^۲ اصفهانی در خان شور و در اثنای راه بودیم. خدا همیشه با خوبان مصاحبت و مجاورت را قرار دهد و از بدان وانگهی نصاب، دوری مثل دوری مابین مشرق و مغرب مرحمت فرماید.

منزل در نجف اشرف در خانه حاجی حسین، شهیر به مال‌الله است. بد منزلی نیست. قدری دور است به حرم محترم، ولیکن حوض و سردابه دارد و تازه‌ساز است. خادم خانه و زوّار، عابد نامی است. او ما را دلالت به این خانه کرد و این‌جا آورد. حین ورود، مشرف به عتبه‌بوسی آستانه مبارک شدیم، و بعد مراجعت کرده صرف نان و پنیر و هندوانه‌ای کرده،

خوابیدیم در سردابه. سردابه‌اش گرم بود. مثل روزهای دیگر، متصل عرق از ما می‌ریخت؛ با آن که می‌گفتند هوا امروز بهتر از روزهای پیشین است. الان که از دو کمتر به غروب داریم خیال دارم غسل کرده، مشرف شوم؛ «والله ولی التوفیق و هو خیر رفیق».

روز سه‌شنبه، سیزدهم در نجف اشرف بودیم. دیشب بعد از مراجعت از حرم محترم، چند کاغذ از اصفهان از کسانمان برای حقیر و میرزا رضا رسید، مشتمل بر خبرهای وحشت‌آور بود. بسیار ملول و کسل شدم. از آن جمله فوت مرحوم ملا عبدالخالق و مرحوم آقا محمدحسین چیت‌ساز و کشته شدن حاجی عبدالرحیم و امثال ذلک؛ چه نویسم از این دار پر محنت. آنی انسان از هم و غم و آلم فارغ نیست. خدا صبر و تحمل عنایت فرماید و عاقبت امر همه را به خیر فرماید. بسیار بسیار ملول شده‌ام از حیات دنیا. اگر بدانم که مطالب مقصوده‌ام به عمل نمی‌آید، راضی به مرگ خود هستم. دیگر از امور اهل بیت و خانه چه نویسم که چه قدر مایه ملالت شده.

صبح بعد از تشرّف به آستانه مبارکه، رفتیم دیدن جناب حاجی عبدالباقی تاجر اصفهانی. ایشان گفتند الان من عازم بودم که بیایم. بنا شد که فردا صبح بیایند. هوا خیلی گرم است؛ ممکن نمی‌شود وقتی غیر از صبح به حرم مشرف شد. حلقه‌های انگشترها که در دست داریم سیاه سیاه شده است؛ مثل آن که توی آب داغ فرو ببری. کرایه منزل نجف، بیش یک قمری و نیم کربلا است که دوازده پول ما باشد.

◆ بعد از فراغ از زیارت آمدم
 سر قبر مرحوم علامه [حلی]
 که طرف دست راست در
 قبله رواق مطهر، وقت دخول
 در ایوان طلا، نرسی‌ده به مناره
 طلا واقع است، و فاتحه‌ای
 خواندم. بعد رفتیم سر قبر
 مرحوم [مقدس] اردبیلی که
 در همان ایوان طرف دست
 چپ در رواق نرسی‌ده، به
 مناره طلا واقع است.



روز چهارشنبه چهاردهم در نجف اشرف بودیم. علی الصباح جناب حاجی عبدالباقی و جناب حاجی محمدصادق خویششان که مصاحب راه مکه ما بودند از مشهد مقدس تا نجف اشرف، و آقا میرزا محمدرضا شاگردشان و حاجی محمدهاشم تاجر آمدند منزل ما. بعد از صرف چای رفتند و حقیر غسل زیارت کرده، مشرف شدم. جای همه دوستان خالی. بعد مراجعت کرده به منزل؛ میرزا رضا آمد و سه دانه هندوانه خریده بود به یک قران و چهار پول. خوردیم و من خوابیدم و او رفت منزل حاجی عبود به جهت قرض کردن صد تومان برای تتمه حساب جاسم. خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام که به زودی این عاصی روسیاه را از هول این قرض که در راه خودش بود، مستخلص فرماید. «یا من هو بمن رجاه کریم».

روز پنجشنبه، پانزدهم در نجف اشرف مشرف بودیم. صبح جاسم آمد به جهت تتمه حسابش. لباس سربازی پوشیده بود و سرباز شده بود. خدا از شر او ما را ایمن فرماید. بعد از رفتن او غسل زیارت کرده، مشرف شدم، و بعد از فراغ از زیارت آمدم سر قبر مرحوم علامه [حلی] که طرف دست راست در قبله رواق مطهر، وقت دخول در ایوان طلا، نرسیده به مناره طلا واقع است، و فاتحه‌ای خواندم. بعد رفتم سر قبر مرحوم [مقدس] اردبیلی که در همان ایوان طرف دست چپ در رواق نرسیده، به مناره طلا واقع است، و فاتحه خواندم. بعد رفتم از طرف در طوسی سر قبر مرحوم شیخ طوسی و آن در خانه خودش می‌باشد که الان مسجد شده است، و آن را مسجد بحرالعلوم می‌گویند، و بحرالعلوم خودش هم در آن جا مدفون است، و مقبره‌اش

عصر امروز رفتی^م سر آبی که رومی [عثمانی‌ها] تازه بی‌رون دروازه نجف، همان جایی که سابقاً دری‌ا بود، در آورده، دری‌ا به کلی خشک افتاده و در آن باغات انداخته‌اند و زراعت می‌کنند. اول که بی‌رون رفتی^م، رسی‌دی^م به نهری که وکیل‌الملک کرمانی در آورده، و حال از آب افتاده، ولی ته آن قدری آب متعفن داشت.

متصل به در مسجد است، و قبر مرحوم طوسی قبر بلندی است در توی صفة مسجد^{۱۱} واقع است، و می‌گویند این بحرالعلوم اول است که آقا سید مهدی، جد یا پدر بحرالعلوم ثانی آقاسید علی که در کربلا مدفون است، باشد.

بعد مراجعت کردیم. رسیدیم به درب دکان پسر مرحوم محمدهادی نائینی که علافی می‌کند. پسر خوبی است. فردا شب از ما وعده‌خواهی کرده. بعد آمدیم منزل. بسیار هوا گرم است. می‌گویند سال‌هاست که نجف به این گرمی نشده. شخصی از زواره که همخانه است با ما و امروز از مسجد کوفه آمده بود، ذکر کرد که زنی از مسجد کوفه دیروز رفت به مسجد سهله، در مراجعت از شدت گرمی هوا و باد گرم هلاک شد که او را به خاک سپردند و ما آمدیم. خدا رحم کند.

روز جمعه، شانزدهم در نجف بودیم. هوا امروز تخفیف پیدا کرد. اول شب باد گرمی می‌آمد؛ آخر شب خوب شد و تا حال که سه [ساعت] به غروب داریم، خوب است. امروز بعد از مراجعت از حرم محترم، رفته به مدرسه مرحوم صدر، سر قبر مرحوم ابراهیم خان و شکرالله خان. فاتحه خواندم و مراجعت به منزل کردم.

روز شنبه، هفدهم که روز عید مولود نبی ﷺ است، در نجف اشرف مشرف بودیم. جای همه دوستان خالی. روز زیارت مخصوصه حضرت امیر علیه السلام است که حضرت صادق علیه السلام آن جناب را در این روز به آن زیارت که در کتب علمای مأثور است، زیارت فرمودند، و تعلیم محمد بن مسلم ثقفی فرمودند.

دیشب منزل محمدحسن، پسر مرحوم محمدهادی نائینی بودیم. شام خوبی طبخ کرده بود. صبح به اتفاق او رفتیم در وادی السلام زیارت هود و صالح علیهم السلام را که جار حضرت امیر علیه السلام؛ چنان که آدم و نوح علیهم السلام دو ضجیع آن بزرگوارند، کردیم و فاتحه برای همه اهل قبور به خصوص مرحوم جد خود آقا سید مؤمن و مرحوم دایی میرزا ابوالحسن و مرحوم ملاحسن خواندم، و بعد مراجعت به منزل کرده، غسل زیارت کردیم و مشرف شدیم، و آن حضرت علیه السلام را به آن زیارت مخصوصه الحمدلله و له المنة زیارت کردیم و مراجعت به منزل کردم.

امروز، عصر خیال دارم که اگر خدا بخواهد، بروم منزل جناب حاجی عبدالباقی تاجر که بینم وجهی که بنا بود برای جاسم حمله‌دار قرض کنند، قرض کرده‌اند یا خیر. خدا به حق

حضرت امیر علیه السلام ما را به زودی از این غصه نجات دهد.
امروز هم هوا الحمدلله پر بد نبود.

روز یکشنبه، هجدهم در نجف اشرف مشرف بودیم.
علی الصباح جاسم آمد به جهت تتمه طلبش که صدوهفت
تومان باشد. همین مبلغ را به توسط جناب حاجی عبدالباقی
- سلمه الله - از حاجی محمدرضای تاجر شوشتی قرض
کردیم. هفت تومانش را از بابت نفع پول برداشت و صد
تومان به ما داد و برات صدوهفت تومان گرفت به جهت
اصفهان. ما هم همین صد تومان را به جاسم دادیم و کسر
آن را به خواهش پای او گذاشتیم. ناچار آن هم قبول
کرد، والحمدلله از برکات و مراحم حضرت امیر علیه السلام رفع
شرش از ما شد. پنجاه تومان به ما متجاوز، تعدی کرده
بود. این هفت تومان را به هر طوری بود پای او گذاشتیم.
خدا کند که از برکت آن بزرگوار علیه السلام برات نکول نشود
که افتضاحش زیاد خواهد بود. «نعوذ بالله من الذنوب



التي تهتك العصم».

قبر حضرت یونس علیه السلام هم لب
شط است. زیارت کردی،
بعد برگشتی در بازار کوفه.
نان و ماست از زنهای
عرب خریدی و در دکان
شخص عجمی کرمانی الاصل
خوردی و برگشتی به سوی
مسجد کوفه، و در سردابه آن
خوابی دیدی. بعد برخاستی در
مقام حضرت امیر علیه السلام پهلوی
منبر نماز ظهر و عصر را
کردی. بعد بیرون آمدی.

عصر امروز رفتیم سر آبی که رومی [عثمانی‌ها] تازه
بیرون دروازه نجف، همان جایی که سابقاً دریا بود،
در آورده، دریا به کلی خشک افتاده و در آن باغات
انداخته‌اند و زراعت می‌کنند. اول که بیرون رفتیم، رسیدیم
به نهری که وکیل‌الملک کرمانی در آورده، و حال از آب
افتاده، ولی ته آن قدری آب متعفن داشت. پهلوی این
نهر، قهوه‌خانه‌ای است و بیرون آن آب چشمه‌ای است که
جاری است. بسیار آب سردی بود؛ اما فی الجمله تلخی
داشت. برهنه شدم رفتم توی آن غسل زیارت کردم. بعد

چند قدمی رفتیم، رسیدیم به نهر عثمانی؛ عجب نهر خوب پرفایده‌ای است. درخت‌های بید در دو طرفش بود و قهوه‌خانه‌ای بود. قلبانی خواستیم، کنار آن نهر کشیدیم و برگشتیم به شهر. میرزا رضا حالت خوشی نداشت. رفت منزل و بنده مشرف شدم به حرم محترم. روز، باد سخت بسیار گرمی می‌آمد که بسیار بسیار آدم متأذی می‌شد. از وقتی که آمده‌ایم به این جا دو ساعت از شب گذشته که می‌شود، باد بسیار گرمی می‌آید تا نزدیک به صبح که هوا خوب می‌شود و تا قریب به دو [ساعت] به ظهر مانده، خوب است.

روز دوشنبه، نوزدهم در نجف مشرف بودیم. صبح علی‌المرسوم غسل کرده به زیارت مشرف شدیم. عصر خیال داریم که اگر خدا بخواهد برویم به مسجد کوفه، امشب آن جا باشیم، ان شاء الله تعالی.

مسجد کوفه

روز سه‌شنبه در مسجد کوفه مشرف بودیم. عصر دوشنبه، تخمیناً یک ساعت به غروب مانده، با میرزا رضا به اتفاق رفتیم درب دروازه نجف. دو الاغ کرایه کردیم به سه قمری و نیم کربلا که هر قمری هشت پول عجم باشد، و قمری نجف چهار پول عجم است. تخمیناً قریب یک ساعت از شب گذشته رسیدیم به مسجد کوفه. راه از یک فرسخ زیادتر است. در راه رسیدیم به مسجد حنّانه و قبر کمیل. از دور سلامی کردم و فاتحه خواندم. شب را در مسجد کوفه بیتوته کردیم. روز علی‌الصباح مشغول اعمال شدیم. دوازده مقام است که در هر یک باید نماز خواند و دعا خواند. مقام حضرت امیر علیه السلام است که مصلاهی آن جناب باشد. در دو موضع به اختلاف روایات یا اقوال، مقام حضرت آدم علیه السلام مقام حضرت نوح علیه السلام مقام حضرت ابراهیم علیه السلام مقام خضر علیه السلام مقام جبرئیل علیه السلام مقام حضرت سجاد علیه السلام دکه حضرت صادق علیه السلام دکه القضاء که محل حکومت حضرت امیر علیه السلام بوده، بیت الطشت، مقام بیعت نبی صلی الله علیه و آله. در هر یک اعمالی که در کتب اصحاب مسطور است، به جا آوردیم. بعد رفتیم سر قبر حضرت مسلم - رضوان الله علیه - و سر قبر هانی [بن عروه] زیارت کردیم و فاتحه خواندیم.

بعد از آن از مسجد بیرون آمدیم، رفتیم سر شط کوفه؛ بسیار آباد شده است. خانه‌های تازه و کاروانسراها و بازار و دکان زیاد تازه ساخته‌اند. قبر حضرت یونس علیه السلام هم لب شط است. زیارت کردیم، بعد برگشتیم در بازار کوفه. نان و ماست از زن‌های عرب خریدیم و در

دکان شخص عجمی کرمانی الاصل خوردیم و برگشتیم به سوی مسجد کوفه، و در سردابه آن خوابیدیم. بعد برخاستیم در مقام حضرت امیر علیه السلام پهلوی منبر نماز ظهر و عصر را کردیم. بعد بیرون آمدیم در دکان چای پزی^{۱۲} که در در مسجد واقع است، چای خوردیم. نیم ساعت به غروب مانده، پای پیاده رفتیم به مسجد سهله. اول غروب رسیدیم، و این بعد از آن بود که از مسجد کوفه که بیرون آمدیم، رفتیم سر قبر میثم - رضوان الله علیه - زیارت کردیم. بعد آمدیم به خانه حضرت امیر علیه السلام، آن جا را هم زیارت کردیم.

در مسجد سهله، در چهار گوشه مسجد که عمارت دارد و در صحن که آن جا هم عمارت دارد، اعمال متعلقه به آن جاها را بعد از نماز مغرب و عشاء به جا آوردیم. بعد مهمان خادم مسجد که کربلایی باقر اصفهانی بود بودیم. بد آدمی نیست. مهربان است. صبح بعد از نماز پای پیاده آمدیم به نجف. خیلی راه بود. در وسط صحن مسجد سهله، مقامی دیگر است که آن را مقام حضرت صادق علیه السلام می گویند. نماز مغرب و عشاء را آن جا و نماز و دعایی که بعد از نماز مغرب وارد است آن جا خواندیم. و آن مقامی که ذکر شد که در صحن است و نماز و دعا دارد، آن در وسط نیست؛ کنار صحن، قریب به دیوار واقع است و آن را مقام حضرت امام زین العابدین علیه السلام می گویند. و مقامی دیگر غیر از این مقامات مذکوره در این مسجد است که گنبدی دارد، آن را مقام حضرت صاحب (عج) [گویند] که باید آن جناب را در آن جا زیارت کرد.

مسجد بسیار شریفی است. در احادیث وارد است که تمام انبیا در این مسجد نماز خوانده اند و آن خانه حضرت ادریس علیه السلام بوده که در آن خیاطت فرمود. و یکی از مقامات چهار گانه که در زاویه واقع است، مقام ادریس است و مسجد کوفه خانه حضرت آدم علیه السلام و مسجد او بوده. بعد خانه حضرت نوح علیه السلام و مسجد او بوده و در آن کشتی را ساخته، و از تنوری که در آن جا بود که حالا هم موضعی را نسبت به آن می دهند، آب جوشیدن گرفته و طوفان شده و همه انبیا نیز در آن جا نماز کرده اند، و یک رکعت نماز در آن برابری می کند با هزار رکعت در جاهای دیگر، و محل شهادت حضرت امیر علیه السلام بوده، و فضایل بسیار در اخبار دارد و دو مسجد دیگر قریب به مسجد سهله هست که یکی را مسجد زید می گویند و دیگری را مسجد صعصعة بن صوحان. هر یک اعمالی دارد و فضایی دارد.

روز چهارشنبه، بیست و یکم در نجف مشرف بودیم. صبح تخمیناً یک [ساعت] از روز برآمده، از مسجد کوفه آمدیم. بسیار بسیار خسته بودیم. میرزا رضا چای درست کرد، خوردیم. بسیار مطلوب بود. بعد غسل کرده، مشرف شدیم به حرم محترم. بعد از مراجعت دو دانه هندوانه میرزا رضا خرید به یک قران و نیم؛ خوردیم و خوابیدیم و عصر هم غسل کرده، مشرف شدیم به حرم محترم.

روز پنجشنبه، بیست و دویم در نجف مشرف بودیم. صبح کربلایی باقر، خادم مسجد سهله با زن او که علویه است و از خویشان مرحوم سید نیاز - علیه الرحمه - است، دیدن آمدند. بعد از رفتن آنها غسل کرده، به زیارت مشرف شدیم. عصر هم خیال مشرف شدن داریم، اگر خدا بخواهد.

روز جمعه، بیست و سیوم در نجف اشرف مشرف بودیم. امروز عصر را اگر حضرت امیر علیه السلام مرخص فرمایند، خیال مراجعت به کربلا را داریم. چاروادار^{۱۳} الاغی دیده‌ایم، الاغی به چهارهزار و نیم؛ اگر بیاید می‌رویم ان شاء الله.

صاحبخانه‌مان بسیار بد آدمی بود. خدا ما را از شرّ و ضرّ او ایمن فرماید. ولی ضعیفه‌ای خادمه این خانه بود، زهرا نام، بسیار خدوم و قانع و مهربان بود. «رَبَّنَا نَجِّنَا مِنْ عَذَابِ النَّارِ». روز شنبه، بیست و چهارم تخمیناً صبح سه [ساعت] از روز برآمده، وارد خان‌شور شدیم. دیروز دو [ساعت] به غروب مانده، از نجف اشرف بیرون آمدیم، و تخمیناً قریب دو [ساعت] از شب گذشته، وارد خان‌مصلی شدیم، و صبح بعد از نماز بلافاصله بیرون آمدیم و امروز سه [ساعت] به غروب مانده، از خان‌شور حرکت کردیم.

ورود مجدد به کربلا

روز یکشنبه، بیست و پنجم تخمیناً سه [ساعت] از روز برآمده، وارد کربلای معلی شدیم. دیروز اول مغرب، وارد خان‌شمس شدیم و صبح قریب طلوع آفتاب از آن‌جا بیرون آمدیم. چون راه خوف داشت، در کاروانسرا را وانگرددند تا نزدیک آفتاب زدن. دیشب سه [ساعت] از شب گذشته، خبر بلند شد که در راه، جمعی از زوّار را که از کربلا می‌آمده‌اند به نجف، نرسیده به خان‌شمس، دزد زده و آنها را برهنه کرده و تمام مال و حال آنها را برده. صبح که از کاروانسرا بیرون آمدیم، تخمیناً نیم‌فرسخی که از کاروانسرا دور شدیم، دیدیم هفت نفر

برهنه با یکتای زیر جامه دارند می‌گردند و جست‌وجوی اسباب خود می‌کنند. شاید چیزی از دست زردها افتاده باشد [و] به دست آنها آید. گفتند: اینها آن زواری هستند که دیشب برهنه‌شان کرده‌اند و گفتند حاجی هم بوده‌اند. خدا حفظ کند. راه عربستان خیلی مغشوش است. همین که شب سردست آید^{۱۴}، مشکل است بیرون آمدن. منزل در کربلا در مراجعت، همان منزل اول است که خانه حاجی میرزا احمد شیرازی باشد.

روز دوشنبه، بیست‌وششم در کربلای معلی بودیم. صبح ملاهاشم آمد دیدن؛ بعد از ظهر [هم] جناب آقا میرزا علی [هندی]. عصر را حرم مشرف شدم. جای دوستان همه خالی. اگر کسی بداند که در زیارت این امام معصوم مظلوم علیه السلام چه فواید عظیمه‌ای من حیث الدنيا والاخره هست، هرگز غفلت از آن نمی‌کند. «رزقنا الله العود الیه، ثم العود بعد العود». بعد از ظهر رفتم سر نهر فرات. پیراهن و زیرجامه خود را از عرق شستم و خود هم غسلی کردم. امشب ساعت پنج می‌گویند بار می‌کنیم از مفارقت کربلا. بسیار محزونم. مراحم زیادی از حضرت سیدالشهدا - ارواحنا له الفدا و صلوات الله علیه و اله المعصومین - نسبت به خود با بودی و ناچیزی و حقارت و روسیاهی دیدم. «اللهم ارزقنا العود الی مشهده الشریف، ثم العود، ثم العود، ثم الموت فیه، ثم الدفن فی جواره، والحشر مع اولیائه، والنازلین بفنائه، بمحمد وآله صلوات الله علیهم اجمعین».

حرکت به کاظمین

روز سه‌شنبه، بیست‌وهفتم نیز در آن ارض اقدس مشرف بودیم. بعد از ظهر نیز جناب آقا میرزا علی تشریف آوردند. الاغ از چاروادار عرب دیدیم برای کاظمین علیهم السلام، هر الاغی به شش هزار که ان شاء الله ساعت پنج از شب [گذشته] حرکت کنیم. کرایه خانه حاجی میرزا حسن از پیش از تشرّف به نجف اشرف و از بعد، جملتاً هشت هزار و ده شاهی شد.

مسیب - محمودیه

روز چهارشنبه، بیست‌وهشتم تخمیناً سه [ساعت] متجاوز از روز برآمده، وارد مسیب شدیم. دیشب ساعت پنج، حسن مکاری^{۱۵} آمد و بارها را بیرون آورد و بار کرد و حرکت کردیم. راه ظاهراً شش فرسخ بود و بسیار باصفا بود. از کربلا تا دو فرسخ متجاوز، از طرف

راست و چپ باغ‌های نخل و نارنج و لیمو بود. بعد هم به چند آبادی و خانه‌های حصیر عربی رسیدیم که از جمله آن آبادی‌ها اُم‌الحر بود. مسیب هم جای آبادی است. ماست و نان شب خیلی فراوان است. به زور به زوآر می‌فروشند.

روز پنجشنبه، بیست‌ونهم در محمودیه بودیم. صبح بعد از نماز بار کردیم از مسیب، و تخمیناً سه و نیم [ساعت] از روز برآمده، وارد محمودیه شدیم. در خان محمودیه، در سکوی طویله منزل داشتیم؛ بسیار گرم [بود]. آب را کوزه‌ای سه پول و چهار پول می‌فروختند. خورش غیر از دوغ پرآبی گیرمان نیامد؛ اما گوشت خوبی میرزا رضا خریده بود. برای شب طاس کباب کرد با چلو؛ بسیار خوب شده بود. محمودیه خیلی نسبت به سابق آباد شده، قهوه‌خانه‌ها و خانه‌های بسیار تازه ساخته‌اند و کاروانسرای تازه هم در دست داشتند می‌ساختند. دکان‌های متعدد از آشپزی و سقط‌فروش^{۱۶} و عطاری و بقالی و غیر ذلک تازه ساخته بودند. شب را از آن جا ساعت دو بار کردیم. گفتند راه خیلی خوف دارد؛ عسکر^{۱۷} باید با زوآر بیاید. عسکرها عجله کردند که زود بار کنند. خیلی بر من مشکل بود این وقت سوار شدن؛ به خصوص سوار الاغ شدن. متوسل شدم. از برکت ائمه هدی علیهم‌السلام به سهولت آمدم. پر خوابم نگرفت و سخت نبود.

روز جمعه، سی‌ام بعد از طلوع فجر وارد ارض کاظمین علیهم‌السلام شدیم. نماز صبح را آن جا کردیم. نرسیده به شهر، سر آبی وضو گرفتیم و وارد شدیم. از جسر شط بغداد که گذشتیم، یک فرسخ راه به شهر داشتیم. آبادی و باغ‌های زیاد در راه بود. از آن جمله به بقعه زبیده خاتون، زن هارون گذشتیم. می‌گفتند این عمارت سابق در وسط شهر بغداد بود. دیگر به قبر جُنید بغدادی و قبر معروف کرخی گذشتیم. بعد از نماز صبح، صرف چای کردیم و خوابیدیم. بعد برخاسته، ناهاری خوردیم و غسل جمعه و زیارت کرده، نزدیک ظهر به حرم مطهر مشرف شدیم. جای همه دوستان خالی. نماز ظهر و عصر را در همان حرم گذاشتیم. بعد بیرون رفته، سر قبر مرحوم شیخ مفید - علیه الرحمه - و سر قبر ابن قولویه - علیه الرحمه - فاتحه خواندم. قبر این دو بزرگوار در رواق پایین پا در طاق‌نمایی که متصل به دیوار حرم محترم است، می‌باشد. منزلمان در خانه کاروانسرای حاجی حسین مرجان‌فروش است. ظاهراً بد آدمی نباشد. از هر نفری هر شبی دو پول بنا شد بگیرد که آب هم خودشان بیاورند. چارواذرمان

حسن، بد پسری نبود. بسیار خدوم و حرف شنو بود. من مُکاری به این خوبی ندیده بودم. هوا بسیار گرم است [و] متصل عرق از ما می ریزد.

اول ماه ربیع الثانی ۱۳۱۶ ق

روز شنبه، اول ماه ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و شانزده در ارض کاظمین علیهم السلام بودیم. صبح غسل زیارت کرده مشرف شدیم. عصر نیز غسل زیارت کرده، مشرف شدیم. الحمد لله و له المنه که خدا منت گذاشت بر این پست ناقابل که به پابوس این کرام معصومین علیهم السلام مشرف شویم، و فیض عتبه بوسی ایشان را با این روسیاهی دریابیم. خدا کند که از فضل و کرم عمیم خودشان قبول فرمایند.

هوا بسیار شب و روز گرم است؛ الآن که قدری پیش از صبح تا قدری از روز برآمده بد نیست. می توان حرکت به جایی کرد. عصر حاجی میرزا رفیق نائینی دیدن آمد. بی خود تخلف از مادر و برادر خود کرده، آنها به عجم رفته اند و ایشان خیال مراجعت به کربلا را دارند.

روز یکشنبه، دُویم در همان ارض مقدّسه بودیم. صبح حسب العاده بعد از غسل مشرف شدیم. عصر را هم اگر توفیق باشد خیال داریم. امروز از بس دستفروش های یهودی و مسلمان آمدند به جهت فروش اجناس خود، ما را تنگ آوردند. هر چه آنها را جواب می گوئیم، باز می آیند و رها نمی کنند؛ به گمان آن که ما پول داریم می توانیم خریدی بکنیم. امروز زیاد هوا گرم بود. باد بسیار گرمی که باد سَموم^{۱۸} باشد، اشد از بادهای سموم نجف اشرف، می آمد. خدا رحم کند که ما مبتلا به چنین بادی در بیابان ها نشویم، والا هلاک خواهیم شد. «اللهم ارحمنا فی جمیع الاحوال، واجعلنا مع ساداتنا محمد و آله علیهم السلام فی کل عافیة و بلا و فی کل مشوی و منقلب».

روز دوشنبه، سیوم در همان ارض مقدّسه بودیم. الحمد لله و له المنه، علی الصباح بعد از غسل مشرف شدیم. عصر هم اگر توفیق مساعدت کند، مشرف می شویم. هوا زیاد گرم است. از دیروز گرم تر است. دست می گذاری به چفتی که به در اطاق تالار است که آفتاب ابدأ آن تالار را نمی گیرد، دست می سوزد! حاجی حسین مستأجر این کاروانسرا صبح و عصر می آید نزد ما چای می خورد. صحبت های متفرقه از همه جا و اغلب بلاد می دارد. مرد



مدخل ضريح الإمام علي (عليه السلام)

1933



جهان دیده و دنیا گشته‌ای است؛ اما چه فایده که این حرف‌ها به کار نمی‌خورد و اگر بر هم و غم و کسالت نیفزاید، کم نمی‌کند، و آن صحبت مقصودی که صحبت آل محمد علیهم‌السلام و اولیای ایشان و علوم و اخبار ایشان باشد در این راه، در این مدت از احدی نشنیدیم و ندیدیم کسی را که طالب شنیدنش باشد. بسیار بسیار به این واسطه ملولم. «اللهم نَجِّنَا مِنَ الْغَمِّ وَالْغَمِّ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ وَارْزُقْنَا صَحْبَةَ الْاِخْبَارِ وَجَنِّبْنَا عَنْ مَصْحَابَةِ الْاِشْرَارِ».

روز سه‌شنبه، چهارم در همان جا مشرف بودیم. صبح را بعد از غسل مشرف شدیم. عصر را هم خیال داریم اگر خدا بخواهد در راهی که مشرف می‌شویم که راه بازار است، قبر مرحوم سید رضی و مرحوم سید مرتضی - علیهما الرحمة - می‌باشد، آنها را زیارت می‌کنیم و فاتحه می‌خوانیم. در خانه خودشان دفن هستند. قبر مرحوم سید مرتضی در راستای بازار است و قبر مرحوم سید رضی از راستا، وقت رفتن به حرم محترم، به دست چپ، چند قدمی می‌گردد. از قبر سید مرتضی که می‌گذری، می‌رسی به قبری دیگر. می‌گویند قبر ملاحسین کاشفی است که با عامه عداوت زیادت داشته و رد بر آنها می‌کرده^۹، و آنها با او عداوت زیاد دارند، و قبرش از آنها پنهان است. به اسم دیگری خوانده می‌شود و بالای سر بقعه او اسم دیگری نوشته شده است!

عصری حاجی میرزا رفیع نائینی آمدند. یک لیره از من طلبکار بودند. در مدینه طیبه قرض داده بودند؛ به ایشان الحمد لله رد کردم. خدا کند از برکت حضرت کاظم علیه‌السلام خودمان معطل نشویم. عجلتاً که وجهی که به عجم برسیم نداریم، «والحکم لله والامر الیه ولا حول ولا قوة الا به».

روز چهارشنبه، پنجم [ربیع الثانی] نیز در آن ارض مقدسه مشرف بودیم. روز بسیار گرمی بود و به خصوص منزل ما گویا گرم‌تر از جاهای دیگر. نصیب ما در این سفر در این جاهای گرم، بیشتر منازل گرم بود. خدا باقی منازل را به خیر بگذراند. خوشوقتی من در این سفر همان وقتی بود که در یکی از این حرم‌های محترم مشرف بودم، و عرض عرایض خود را خدمت آقایان خود می‌کردم. مابقی اوقات را برازخ عظیمه‌ای طی می‌کردم. «ختم الله عاقبة أمرنا بالخیر والسعادة والسلامة».

روز پنجشنبه، ششم نیز مشرف بودیم. علی الصباح، علی الرسم، به حرم محترم مشرف شدیم. بعد از بیرون آمدن در همان صحن مقدس رفتیم منزل ملا غلامحسین شیرازی الاصل

مشهدی المسکن که در همان صحن حجره دارد و تحصیل علم می کند. بسیار آدم با جوشش مهربانی است. به یک ملاقات، آشنایی زیادی نسبت به حقیر اظهار می دارد. سیدی هم در آن جا بود، خیلی صحبت ها از مصر و حوالی آن می کرد. سکنجین آورد. صرف کردیم. بعد برخاسته، آدم منزل. امروز چاروادار یزدی دیده ایم که از راه سامره برویم ان شاء الله به عجم، و دیگر مراجعت به ارض کاظمین علیهم السلام نمی کنیم. دو قاطر را از او کرایه کردیم به سیزده تومان، و یک لیره پیش کرایه به او دادیم. «والله ولی التوفیق و هو خیر رفیق».

روز جمعه، هفتم در آن ارض مقدسه مشرف بودیم. صبح در منزلی غسل زیارت و غسل جمعه کردم، رفتم به صحن مقدس. اول رفتم حجره ساعت ساز حضرت که آقا محمدابراهیم کاظمینی باشد. ساعتی در اسلامبول گرفته بودم، ایستاده بود؛ دادم درست کند. یک هزار و دو قمری دادم که درست کند، و همان جا نشستم تا درست کرد. گرفته برخاستم، به حرم محترم مشرف [شدم]. این ساعت در کربلا هم ایستاده بود؛ دادم به آقا میرزا اسماعیل ساعت ساز حضرتی پاکش کرد و سی شاهی اجرت به او دادم. گفت بسیار خوب درست کردم که دیگر نمی ایستد. دو روز بعد از بیرون آمدن، در راه ایستاد که هر چه آن را حرکت دادم راه نیفتاد. این دفعه را نمی دانم جور آن دفعه خواهد شد یا ان شاء الله درست کار خواهد کرد. **الحکم لله.**

امروز عصر، شخصی که از اهل تربت، از مکه، از طرف شام مراجعت کرده بود [و] رفتن هم از آن طرف رفته بود، آمد منزل ما، و زیاد از اندازه از راه شام از هر جهتی تعریف می کرد و گفت وصیت کنید به کسان و آشنایان خود که هر وقت بخواهند مکه مشرف شوند، از طرف شام بروند و بیایند، و می گفت من سرنشین بودم^۲، و دوست تومان از ولایت که بیرون آمده ام تا این جا همه مخارج من از هر جهت بیش نشده است، و از همه جهت به من خوش گذشته است، و از قرار گفته، سایر خلقی که از آن راه رفته اند یا آمده اند ظاهراً امر همانطور باشد که او گفت. بهترین راه است راه شام و بدترین راه ها راه جبل است که ما مبتلا به آن شدیم. بنا بود امروز عصر مکاری یزدی که ما مال از او گرفته ایم راه بیفتد. تا حال که تخمیناً یک ساعت [و] خرده ای زیادتر به غروب مانده، نیامده. گویا اگر خدا بخواهد فردا راه افتد. **«الحکم لله والامر الیه».**

سامراء

روز شنبه، هشتم یک‌ونیم [ساعت] به غروب مانده، به همراهی مُکاری یزدی و حاجی‌های اصفهانی از ارض مقدسه کاظمین علیه السلام بیرون آمدیم. بالای باغ‌ها زیر درختی، ملعونی جلو مال‌ها را گرفت و می‌خواست بارها را پایین آورد و چیزهای گمرکی اگر کسی داشته باشد، بیرون آورد. خواهی و نخواهی دوهزار و یک قمری حقیر دادم که از شرّ او ایمن شویم. چهار پنج فرسخ راه ظاهراً آمدیم، نصف شب گذشته، به خانی رسیدیم. شب را در آن جا بیتوته کردیم. پیش از صبح از آن جا حرکت کردیم.

روز یکشنبه، نهم تقریباً چهار یا خرده‌ای کمتر از روز برآمده رسیدیم به منزل دوچی. در کاروانسرای در خود آبادی منزل کردیم. ظاهراً پنج فرسخ راه بود. دوچی دکاکین متعدد و باغ‌های بسیاری داشت، و مسجد و مناره و مؤذن داشت. نان و گوشت و انارش فراوان بود. اما نان خورش درستی پیدا نمی‌شد. از هر نفری یک قمری کرایه منزل گرفتند. عصر دو [ساعت] کمتر به غروب مانده، از آن جا بار کردیم. چهار فرسخ راه آمدیم. ساعت دو و نیم رسیدیم به منزل بَلَد.

روز دوشنبه، دهم بعد از نماز صبح از بلد بار کردیم. شش فرسخ راه آمدیم. بعد از ظهری رسیدیم به سامره. بلد هم جای آبادی است. باغ‌های زیادی دارد. مسجد و مناره و دکاکین دارد. هندوانه فراوانی داشت. چند دانه گرفته، شب را به همان سر بردیم. نزدیک سامره رسیدیم به جسر دجله بغداد. از قرار مذکور مرحوم میرزا [ی شیرازی] بانی آن بوده. از هر نفری دو قمری گرفتند و گذاشتند که بگذرند. تخمیناً یک فرسخ یا متجاوز، از بلد که دور شدیم تا خود سامره، از طرف راست و چپ راه به آثار آبادی‌ها رسیدیم که همه خراب شده و با زمین یکی شده بود، و بعضی جاها را مردم کنده بودند که آجر یا چیز دیگر بیرون آورند. گفتند سابقاً در زمان خلفا، سامره تا این جاها بوده و همه خراب شده. خیلی مایه عبرت بود؛ برای هر که بخواهد عبرت بگیرد.

عصر بعد از صرف چای مشرف شدیم به حرم محترم. خدمه که در حقیقت ظلمه‌اند، در رواق و حرم را گرفته بودند و پول به سختی هر چه تمام‌تر گرفتند و گذاشتند که داخل شویم.

روز سه‌شنبه، یازدهم [ربیع الثانی] در سامره مشرف بودیم. صبح بعد از غسل مشرف شدیم به حرم محترم و سردابه مقدسه. دم سردابه الحمدلله از بندی‌ها آزاری به ما وارد نیامد. همه نبودند. یک نفری بود به او جزئی دادیم؛ اما پیش از ظهر بعد از مراجعت از حرم، گرفتار تذکره‌چی‌های ملعون شدیم. به ناحق سه‌هزار به سختی از حقیر گرفتند. خدا آنها را به همه لعنت‌های خود لعنت کند که چنان عاجز شده‌ام از دادن این وجه‌های بی‌حاصل که به تقریر و تحریر نمی‌آید.

در این جا بعد از مراجعت از حرم، به آخوند کرمانی رسیدم. قدری مرا گردش داد. برد به مدرسه‌ای که جناب میرزا ساخته بودند، و خانه‌های ایشان را نشان داد. گفت: ایشان بیست سی دست خانه و دکان‌های بسیار و دو حمام در این جا دارند، و این مدرسه را نیز ایشان ساخته‌اند، با جسری که روی شط است؛ والله العالم.



روز سه‌شنبه‌ی یازدهم [ربیع الثانی]
در سامره مشرف بودی. صبح
بعد از غسل مشرف شدی. به
حرم محترم و سردابه مقدسه.
دم سردابه الحمدلله از بندی‌ها
آزاری به ما وارد نی‌امد. همه
نبودند. یک نفری بود به او
جزئی دادی. اما پیش از
ظهر بعد از مراجعت از حرم،
گرفتار تذکره‌چی‌های ملعون
شدی. به ناحق سه‌هزار به
سختی از حقیر گرفتند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این اثر با همین عنوان در سال ۱۳۹۲ش به کوشش پژوهشگر ارجمند حجت‌الاسلام رسول جعفریان توسط مؤسسه فرهنگی هنری «مشعر» وابسته به پژوهشکده حج و زیارت به چاپ رسید.
۲. چمنزار؛ سبزه‌زار.
۳. شتریان؛ ساریان.
۴. کسی که بار روی شتران می‌بندد.
۵. نگهبان کاروانسرا.
۶. روز آخر ماه قمری.
۷. معادل یک دوازدهم رطل.

۸. روز اول ماه قمری.
۹. آن که کاروان حجاج را به مکه می‌رساند؛ سرپرست کاروان حج.
۱۰. ظاهراً منظور، خرماهایی است که از شدت سنگین شدن بارشان بر نخل، یا زیاد رسیدنشان، روی زمین می‌افتند. و احتمال دارد که منظور «مرغ» بوده و به اشتباه مرق درج شده، که در این صورت، منظور سبزه بوده است.
۱۱. سکو؛ ایوان؛ غرفه‌مانندی داخل اتاق یا مسجد که جای نشستن چند نفر باشد.
۱۲. منظور، قهوه‌خانه است.
۱۳. آن که اسب و قاطر کرایه می‌دهد یا با آنها باربری می‌کند.
۱۴. یعنی از ابتدای شب یا پس از غروب آفتاب.
۱۵. آن که شتر و اسب کرایه می‌دهد.
۱۶. خرده‌فروش.
۱۷. سرباز؛ نگهبان مسلح.
۱۸. باد بسیار گرم و خفه‌کننده که بهار و تابستان، در صحراهای آفریقا و شبه‌جزیره می‌وزد.
۱۹. یعنی با علمای اهل سنت، بسیار مجادله علمی می‌کرده و سخنانشان را رد می‌نموده است.
۲۰. یعنی روی مرکب سوار بودم.